

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

اصل بحث در معاطات بود و متعرض ابتدائاً کلمات شیخ که شیخ هم متعرض عده ای از کلمات اصحاب شدند از قدما و متاخرین و عرض کردیم طبق بحثی که الان تا این جا با مرحوم شیخ داریم تصویر محل نزاع در معاطات است، چون بعد شیخ بحث دیگر استدلال به پیش می کشند، بعد تنبیهات معاطات دارند، در تصویر محل نزاع ایشان عده ای از عبارات را آوردند و ایشان خلاصه حرفش این بود که آن چه که محل کلام بین فقهای سنی و شیعه مطرح بوده معاطات یعنی انسان با فعل خارجی مالی را بدهد و پولی را بردارد یا به ازایش چیزی را بگیرد با عطا این معاوضه یا مقابله انجام بشود، مبادله انجام بشود، با فعل خارجی انجام بشود لکن قصد، قصد ملکیت است نه اباحه لکن اباحه مترتب می شود، حالا این نکته ای بود.

عرض کردیم عده ای از عبارات را آوردند و من یک شرح مفصلی راجع به کیفیت اصولاً فقه در دنیای شیعه عرض کردم و عرض کردیم که تقریباً تا قرن دهم تقریباً اصحاب عباراتشان یکنواخت است که معاطات مفید اباحه است و بیع نیست، بیع باید به ایجاب و قبول باشد، لفظ باشد لکن عرض کردیم مرحوم جامع المقاصد اباحه را هم به معنای ملک گرفت لکن ملک متزلزل، از زمان جامع المقاصد ایشان ۹۴۱-۹۴۰ وفاتش است، دیگر این بحث ها بین اصحاب مطرح شد، کلماتی را که مرحوم صاحب جواهر گفته ما هم گفتیم، کلماتی که در وسط مرحوم شیخ جعفر، این بعد می آید، شیخ جعفر کاشف الغطا بعد است، البته ایشان در مقام استدلال آوردند لکن این ها در تصویر محل نزاع هم تاثیر دارد، دیگر نخواندیم، فقط اشاره کردیم، فعلاً در تصویر محل نزاع بود و عرض کردیم یک مقدار هم عبارات اهل سنت را خواندیم، هنوز عبارات اهل سنت را تکمیل نکردیم چون عبارات اهل سنت یک نکته فنی دارد که عرض کردیم احتیاج دارد یک مقدار برویم از دائره اسلام خارج بشویم، دیروز عرض کردیم یک مقدار عبارت سنهوری را خواندیم،

عبارت سنهوری دیروز ناقص ماندند یکمی عجله کردم خیلی روشن نشد، ابهام هایی پیدا شد، امروز إن شا الله مجبوریم دو مرتبه تقریبا می شود گفت بیش از نصف درس دیروز را دو مرتبه مجبوریم اعاده بکنیم.

عرض کنم که عبارت سنهوری، عرض کردیم آن چه که از عبارت سنهوری معلوم می شود این است که اجمالا در قانون روم باستان بیع اصلا برای نقل ملکیت نبوده، تعبیر ایشان به عربی حیازة هادئة است یعنی یک نوع حیازت آرام، نرم، به اصطلاح امروزی ها جنگ نرم که امروزی ها،

پرسش: ملکیت آن وقت بوده؟

پاسخ پرسش: ملکیت بوده، اعتباری چرا، خوب دقت بکنید، اصلا برای ملکیت نبوده و سنهوری نقل کرده از بعضی از افراد، سرش هم این بوده که در قانون روم باستان ابتدائا ملکیت برای غیر رومی قرار نمی دادند مثلا در همان روم باستان اسیر ایرانی فرض کنید که یک چیزی که در آن جا متعارف بود مثلا جنگ های بین ایران و روم زیاد بود، فرض کنید ایرانی هایی که در آن جا بودند این ها حق ملکیت نداشتند، نه منقول نه غیر منقول، نه می توانست فرش بخرد نه می توانست زمین بخرد، حق ملکیت نداشت، نمی توانست مالک بشود، از یک طرف هم تدریجا این مطلب توسعه پیدا کردند، غیر رومی زیاد شد این ها ابتلا پیدا کردند، خوب دقت بکنید لذا این ها آمدند یک کار کردند گفتند برای حفظ آن مطلب این جوری بگوییم، بیع داریم اما بیع نقل ملک نیست، به اصطلاح بیع عبارت از حیازت هادئة است که من عرض کردم بعضی از معاصرین مرحوم اصفهانی چون الان نمی دانم اسم ایشان چیست استیلا تعبیر کرده بود، خیلی عجیب است این تعبیر و عرض کردیم مرحوم ایروانی حیازت تعبیر کرده، خیلی عجیب است، ایروانی هم انصافا ذهن جوالی دارد، ایشان معاطات را به معنای حیازت مطرح کرده بود و عرض کردیم حیازت یا استیلا، استیلا شاید از حیازت بهتر باشد، استیلای نرم چون عرض کردیم استیلا با قهر و غلبه، انواع استیلا را دیروز عرض کردیم، یک دفعه سرش را کلاه می گذارد به مالش استیلا می کند اصطلاحا اختلاس می گویند، یک دفعه در تاریکی مالش را می برد به دور از چشم او اصطلاحا سرقت می

گویند، یک دفعه می کشدش مالش را می برد استیلا پیدا می کند اصطلاحاً غنیمت می گویند، یک دفعه لباس های شخصیش را بعد

از کشتنش می برد اصطلاحاً اِلی آخره، که بقیه اش را خودتان حساب بکنید

پرسش: املاء هادئه چه؟

پاسخ پرسش: املاء ندیدم من،

پرسش: نوشتنش

پاسخ پرسش: های هوز، الف، دال، همزه و ة، هادئه را الان عرب ها بکار می برند، هدوء همان کلمه هدوء یعنی سکوت، آرام.

پرسش: در بحث جهاد هست

پاسخ پرسش: هدوء الان یادم نمی آید، علی ای حال آن جا یک چیز دیگر هست، هدنه هست، آن غیر از هادئه است، آن جا مهاده و

هدنه هست، هدنه را هم دیدم بعضی از آقایان حالا نمی خواهم اسم ببرم، خیال کردند مصالحه، نه هدنه مطابق، نه حالا مطابق، هدنه در

اصطلاح جهاد صلح نیست، آتش بس است، اشتباه ترجمه کردند، بعضی ها فکر کردند هدنه یعنی صلح، یعنی با کشوری که داریم می

جنگیم صلح بکنیم، نه آتش بس موقت را می گویند هدنه، هدنه اصطلاحاً آتش بس موقت است، آتش بس موقت که می شود

اصطلاحاً هدنه می گویند، علی ای حال آن جا هدوء نیست، آن جا هُدنه است هَدَنه، آن جا مهاده است.

عرض کنم خدمت با سعادتان که این هم راجع به این پس اگر حیازت و استیلا نرم باشد این را بهش می گویند بیع یعنی خوب دقت

بکنید در حقیقت آن ها تصریح دارند که اصلاً بیع برای نقل ملکیت نیست، خوب دقت بکنید! می خواهم این را بگویم که اشتباه نشود

با مطلبی که بعد ها در دنیای اسلام آمد، در دنیای اسلام که مطرح شد گفتند برای نقل ملکیت یا به لفظ است که اسمش بیع است یا

به فعل است که اسمش معاطات است، این با آن اشتباه نشود، این جا منشا اشتباه شده

پرسش: خودشان چکار می کنند بخواهند ملک را منتقل کنند؟

پاسخ پرسش: به قبض،

پرسش: بین خودشان؟

پاسخ پرسش: بله بین خودشان، نه بین خودشان که ملک قائل بودند، آن وقت این معنای بیع کلا شد، این پس الان در ایران می دانید

دیگر حالا عقار که ملک باشد، زمین باشد به غیر ایرانی ثبت نمی شود.

پرسش: ملکیت در بین خودشان هم نداشتند.

پاسخ پرسش: اگر هم داشتند معلوم می شود برداشتند، دست ازش برداشتند. اگر هم داشتند دست برداشتند.

ببینید این در حقیقت این طور بوده مثلا می آمدند می گفتند آقا زمین نمی شود، از آن ور من زمین را به یک غیر ایرانی فروختم،

می گفتند بروید زمین را به اسم ایرانی بکنید من باب مثال، آن آقا هم مالک این زمین نیست، این ها در روم باستان به جای این که

به قول ماها کلاه شرعی را درست بکنند که بعد هم سنهوری می گوید یک نحوه کلاه شرعی درست کردند، به جای این که این کلاه

شرعی را درست کنند خود قانون آمد این کار را علاج کرد، خوب دقت کردید چه می خواهم بگویم؟ خود قانون آمد گفت آقا شما

ایرانی هستی مالک این زمینید این زمین به ملک غیر ایرانی در نمی آید اما می توانید به غیر ایرانی بفروشید یعنی بیع را تصویر

کرد، خب طبعا چچور می توانیم بفروشیم؟ می توانیم تحت سلطه او قرار بدهیم.

پرسش: در تعریف بیع به درد سر می افتیم

پاسخ پرسش: همین، دقت بکنید، دقیقا در این تعریف بیع نمی دانم روشن شد، در این تعریف بیع اصلا نقل ملک نیست، آن چه که بعد

ها در دنیای اسلام آمده، خوب دقت کردید، این که در معاطات مشتبّه شد امر، در معاطات در دنیای اسلام این نیست، در دنیای اسلام

بحث معاطات این است که بیع، نقل ملک است، خوب دقت بکنید!

پرسش: از صدر اسلام این محرز است؟

پاسخ پرسش: بله نقل ملک است، پس در قانون روم باستان این بود که اصلاً تعریف بیع نقل ملک نیست، بیع عبارت از نقل به قول ایشان حیازة هادئة، من دست از این خانه برداشتم شما بیا این خانه را بگیر مثل حیازتی که برای مباحات اصلیه می کنیم، می رویم در جنگل یک چوبی را بر می داریم، این حیازة هادئة، فقط جنگل مالک ندارد این جا مالک دارد

پرسش: مبهم ۱۰

پاسخ پرسش: اگر آمد، آن وقت اگر رومی بود دست گذاشت قبض کرد مالک می شود، غیر رومی بود مالک نمی شود اما بیع هست، می خواستم این را بگویم، بیع هست، الان در ایران ما این طور نیست، چرا؟ چون در ایران ما نقل زمین را نقل ملک می دانند، روشن شد؟ این ها برای این که حل این مشکل قانونی را بکنند می گفتند شما حق ندارید ملک را به غیر رومی بدهید اما بیعتان درست است، این بیع درست است یعنی چه؟ یعنی استیلا، بیع به معنای نقل ملک نیست، این خرید و فروش را من امضا می کنم، من این را بیع می دانم، وقتی که من این را بیع دانستم ولو ملک منتقل نمی شود لکن استیلا است چون بیع پیش من استیلا است نه نقل ملک، لذا خوب دقت بکنید اینی که بعد ها در قرن دوم نزاع شد که عرض کردم مثل مالک که فقیه مدینه است می گوید ما عدّه الناس بیعا بیع، شافعی می گوید نه در بیع باید تملیک باشد شاگرد ایشان، باز احمد ابن حنبل که شاگرد است حرف مالک را می زند، می گوید ما یعتقده الناس بیعا، این در حقیقت می گویم بعد ها این را به معاطات زدند، نه این اعم از معاطات است، طبق رای مالک همین استیلا هم بیع است، نکته این است.

سوال: اگر فرض کردیم مثلاً در یک جامعه ای ما به جای نقل ملک، استیلا داشتیم، آیا احلّ الله البیع این را می گیرد یا نه؟

یکی از طلاب: طبق نظر مالک می گیرد.

آیت الله مددی: طبق نظر مالک می گیرد ولی طبق نظر شافعی نمی گیرد. مالک می خواهد بگوید ما عدّه الناس، بحث را دقت بکنید بحث اباحه و تصرف و این ها نیست، اصلاً بحث سر عنوان بیع است یعنی این یک قانون شد و شما می دانید که قوانین این طور نیست که حالا در روم باستان باشد، این احتمالاً در جوامع بشری بوده، فرض کنید در ایران هم بوده، ممکن است در قسمتی از عرب

هم بوده، هند هم بوده، این نیست که حالا در قوانین روم باستان به صورت قانون بود بین بشر نباشد، لذا مالک می آید می گوید ما عدّه الناس یا شاگرد شاگردش ابن حنبل، احمد ابن حنبل می گوید ما معتقدہ الناس بیعاً، آن ها حرفشان این است که در قرآن این جور آمده احلّ الله البیع، هر چه در هر جامعه ای، در هر فرهنگی بهش گفتند بیع این هم بیع است.

پرسش: یعنی ما تابع عرف عامیم، نه یهو بگویند قبیله ای زمانی یک چیزی می گفته الان عرف الان نمی فهمد پاسخ پرسش: شافعی می خواهد بگوید این نیست، اگر عرف عام این هم فهمیده شارع آمده بیع را تملیک قرار داده نه به مجرد استیلا، آن کافی نیست یعنی آن ها ادعایشان این است، من یک روز دیگر هم عرض کردم این جا که آن آیه بحث طلاق بحث خیلی روشن تری است، چون من الان فعلاً بحث تصویر بحثیم، بعد استدلال ها را بعد عرض می کنم، یا ایها النبی إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن ببینید ای پیغمبر اگر، خیلی تعبیر زیبایی است، ابتدا خطاب به پیغمبر است جمع آورده، یعنی از طریق پیغمبر به جامعه اسلامی ابلاغ می شود، حالا چه نکاتی دارد در این جا که از طریق پیغمبر به جامعه اسلامی ابلاغ می شود بگذاریم بحثش را یک جای دیگر، اگر خواستید طلاق بدهید طلقوهن لعدتهن، جوری طلاق بدهید که بعد از طلاق عده اش را شروع بکند چون عده را هم اهل سنت مسلماً ایام طهر گرفتند لذا در فقه شیعه این شد که طلاق باید در حال طهر باشد، اگر در حال حیض طلاق داد طلاقش باطل است، این یکی از دعوا های مهم دنیای اسلام همین است، اهل سنت می گویند درست است اگر طلاق در حیض داد طلاق بدعی هست، جائز نیست، حرام هست اما طلاق صحیح است، این تمام اشکال این جاست، اگر طلاق داد در حال حیض عده اش هم از ایام طهر است، مثلاً فرض کنید بعضی از خانم ها ممکن است ده روز حیضش طول بکشد همان اول حیض طلاق داد، این نه روزی که می گذرد این جز عده نیست، از اول طهر عده است، ثلاثة قروء ثلاثة اطهار، از طهر عده شروع می شود لکن خود طلاق صحیح است، بدعی هست اما صحیح است، اصطلاحاً بهش می گویند طلاق بدعی.

پرسش: مبهم ۱۵:۱۸

پاسخ پرسش: عرض کردیم این نکته اش هم، حالا خیلی سر و صدا کردند، بحث ها هم سنگین است آن جا و نکته اش عرض کردیم بر می گردد به آن دومی، آن این کار را کرد، مردم خیلی تند طلاق می دهند طلاق های بی مناسبت می دهند مثلا این لقمه را خوردی أنت طالق، رفتی بیرون، خیلی این قدر نوشتند که، حرف های عجیب و غریب، عرض کردم که گفت بر ابو حنیفه وارد شدم دیدم این قدر کتاب هست که تقریبا قیافش پشت کتاب ها مخفی شده، به من گفت تمام این کتاب ها را در طلاق نوشتم، این مراد از طلاق این است همین فروع عجیب غریب، آدم ممکن است ده برابر آن کتاب بنویسد، به نظر ما هم همه اش باطل است، اصلا جای بحث ندارد، یک برگه هم کافی است، هر طلاقی که روی کتاب و سنت نبود باطل است، این خلاصه بحث است، این قدر آن ها خیلی فروع دارند مثلا أنت طالق عدد نجوم السماء، أنت طالق الف الی تسع مائة، همین جور مفصل این جور فروع عجیب و غریبه ای را در باب طلاق دارند که آدم واقعا تعجب می کند که به نظر ما، یک جای دیگر هم دارد که پیش ابو حنیفه رفتم گفت که خب اگر مثلا یک شتری از دریا در آمد حکمش، اگر یک اسبی از دریا در آمد حکمش، ظاهرا محمد ابن مسلم است، گفت بابا این بحث ها را نمی خواهد بکنی، اگر فلس داشت می خوریم نداشت هم نمی خوریم، می خواهد شتر باشد، ماهی باشد، اسب باشد، گاو باشد، هر چه می خواهد باشد، قاعده و ضابطه کلیش حیوانی که از دریا در می آید اگر فلس داشته باشد می خوریم، نداشته باشد نمی خوریم، این قدر فروع نمی خواهد.

علی ای حال کیف ما کان دقت بکنید در این مسئله، این جا در حقیقت اهل بیت عقیده شان این است که خداوند متعال در این آیه مبارکه نحوه طلاق دادن را می خواهد یاد بدهد، إذا طلقتم، اگر می خواهید طلاق بدهید طلاق شیوه اش این است پس غیر از این بود باطل است، این دیگر، حرف شافعی هم این است شارع مقدس در باب بیع أوفوا بالعقود، در باب بیع می خواهد این نکته را بدهد که مجرد استیلا تطابقی با ملک ندارد، آنی که در بیع واقع می شود نکته خاصی دارد مثلا در اجاره منافع منتقل می شود، در عاریه انتفاع منتقل می شود، در بیع عین منتقل می شود، انتقال بیع را اصطلاحا تملیک می گوئیم، استیلا بنفسه کافی نیست یعنی حرفی را که شافعی می خواهد بزند این است که نه هر چیزی را که عرف بیع دانست ما هم بگوئیم بیع است.

پرسش: وقتی شارع تعریفی برای بیع ارائه نداده خودش، برای عقد هم تعریف نداده است

پاسخ پرسش: خب دیگر چون این را عرض کردم، مثل این که عنایت نفرمودید، عرض کردم که بحث را در مقام استدلال عرض می

کنیم، فعلا در مقام تصویریم، تصویر روشن بشود، خلط نشود، مقام استدلال بگذاریم بعد عرض میکنم.

عرض کنم خدمتتان پس روشن شد آن چه که در قانون روم باستان بود، البته ایشان معتقد است که در فرانسه هم تا اوائل عهد جدید

فرانسه، در قانون فرانسه، بعد ها این جا مقاله ای آوردند که کشور های دیگر هم همین طور بودند، این قانون روم باستان هنوز حاکم

بوده

یکی از طلاب: الان هم هست

آیت الله مددی: الانش هم هست در بعضی از کشور ها مثل هلند در بعضی از کشور ها الانش هم هست یعنی بیع خودش را برای

ملک نمی دانند، طبیعت بیع برای استیلاست، بله وقتی شما مستولی شدید نان را دستتان گرفتید قبض مملک است، در حقیقت این

قبض، البته ان شا الله تعالی چون می گویم بحث ها خیلی سنگین است بعد خواهد آمد یکی از مشکلاتشان هم همین بوده چون در

دنیا اسلام این معروف شد که اگر قبل از قبض هم تلف بشود من مال بایع است، این با این تفسیری که ما می خواهیم از بیع بدهیم

به مشکل بر می خورند، مثلا شما گفتید آقا، مثلا من از شما پرسیدم می گوید ده تا نان خریدم در خانه است، می گویم از تو خریدم،

می گوید خیلی خب به تو فروختم، رفت خانه که بیاورد دید دزد آن ها را برده، آیا این شما می گوید با بیع این ملک من شد، نان ها

ملک من شد پس حالا که دزد برده از ملک من برده؟ می گویند نه از ملک بایع برده است، قبل از قبض است. روشن شد؟ این را

اگر با استیلا بگوییم بهتر جور در می آید چون من به آن ده تا نان که استیلا پیدا نکردم یعنی نکته فنی دقت بکنید این طور نیست که

بگوید بیع یعنی استیلا یا بیع یعنی تملیک، او می آید آثار را نگاه می کند، می گوید چطور شما اگر قبل القبض آن تلف شد می

گویند مال بایع است پس بیائیم بگوییم بیع فقط استیلاست، ملک نشد، اگر ملک است باید با مال مشتری حساب می شد، یکی از راه

هایی که رفته شده چون می گویم همه مباحث را این جا نمی گوییم، یکی از راه هایی هم که رفته شده در باب فضولی همین است،

چرا بیع فضولی درست است؟ چون بیع یعنی استیلا، من استیلا می دهم، می گویم آن کتاب مال تو به ده هزار تومان، استیلا پیدا کرد، ملک نیست اما استیلا هست، در باب فضولی او مالک نمی شود چون من مالک نبودم اما استیلا می شود پیدا بکند، من کتاب را در اختیار او گذاشتم لذا می گوید بیع فضولی صحیح است چون حقیقت بیع استیلا است نه تملیک و تملک، آن جا هم استیلا آمد پس بیع درست است پس در بیع فضولی، روشن شد چه می خواهیم؟ حالا من نمونه هایی را فقط عرض کردم بقیه بحث باید هم در بحث های استدلالش بیاید هم در بحث های آینده

پس بنابراین این ها به این ذهنیت رسیدند که ما بیاییم بگوییم و لذا خوب دقت بکنید که اصلا می گویند بیع به معنای تملیک نیست اما آن چه که ما الان شیخ عبارات را آورد و اصحاب ما این را آوردند آن ها چه می گویند؟ می گویند نه آقا بیع تملیک است، ابراز این تملیک گاهی به فعل است گاهی به قول است، آن چه که الان در معاطات مطرح شده این است، می گویند ابراز این تملیک یا به فعل است یا به قول است، اشتباه کجا شد؟ آن قول اول در حقیقت می گوید اصلا بیع تملیک نیست، اصلا در مقابل تملیک است، بیع فقط استیلا است، بله وقتی شما قبض کردید و گرفتید یا به قول بعضی از آقایان وقتی تلف شد طرف مقابل مالک می شود یعنی یک نکته دیگری ملکیت می آورد لذا خوب دقت بکنید، حالا من امروز می خواستم عبارت بخوانم، چون یک بحثی در این وسط آمده این هم. در عباراتی که الان حالا چون ایشان آوردند من چون دقیقا نمی دانم غربی ها چه اصطلاحی را دارند، در این کتب فارسی بعضی هایش را که دیدیم این ها عنوان بحث را بردند روی ابراز اراده، البته در این کتاب سنهوری هم هست بحث اراده در باب بیع لکن هنوز برای ما روشن نیست که این ها این کلمه ابراز اراده دقیقا چیست؟ هنوز من باید خوب اطراف کلماتشان را دقت بکنم تا در بیاید چون هم مصدر من به فارسی کم بود و هم خیلی دقت در عباراتشان نکردم، ظاهرش از ابراز اراده در اصطلاح این ها یعنی ابراز این که من می خواهم نقل و انتقال بدهم یا من می خواهم شما را مستولی بکنم، ظاهرش این است، ابراز اراده این است، اراده در اصطلاح فقهی ما در اصول، در فقه، در باب معاملات این نیست، اگر مرادشان از اراده این است، این نیست، ببینید شما برای این که یک بیع که یک امر اعتباری است واقع بشود سه تا نکته اساسی هست بعد خود آن بیع، نکته اول علم است که شما باید علم داشته

.....

باشید این راه راهی است، طریقی است برای نقل ملکیت، نکته دوم اراده است، اراده در این جا ابراز نمی خواهد، اصل اولی در افعال انسان ارادی بودن است، فکر نمی کنم مرادشان از ابراز اراده این باشد، این جا اراده در اصطلاح فقه اسلامی در مقابل اکراه است یعنی شما اراده این کا را نداشتید، می گویند شما باید اراده نقل ملک داشته باشید یا اراده استیلا، این اراده باید باشد، البته در باب اکراه و حقیقت اکراه بین آقایان اختلاف است که سابقا هم اشاراتی داشتیم، عادتاً به دو قسم اکراه را تقسیم می کنند: یکی قسمی که هیچ نحوی اراده برای انسان نمی ماند مثل این که دست و پای آدم را بگیرند و آدم روزه دار در دهنش آب بریزند، این را اصطلاحاً الجا می گویند، اصطلاح خودشان در آن جایی که کلاً سلب اراده می شود از انسان اصطلاحاً الجا می گویند و یک دفعه هم یک اسلحه ای به انسان می گیرند و می گویند اگر آب نخوری می کشیمت، این را اصطلاحاً اکراه می گویند، إلا من أكره و قلبه مطمئن بالایمان، در مورد جناب عمار رضوان الله تعالی علیه، علی ای حال این اسمش اکراه است و لکن اراده به این معنا که بخواهد این کار را انجام بدهد، بخواهد این نقل را بکند، آن وقت یک مرحله بعدی است که اصطلاحاً بهش رضا می گویند، رضا غیر از اراده است، ممکن است انسان قصد انتقال داشته باشد اما طیب نفس نداشته باشد، راضی نباشد، مثلاً بچه اش مریض است برای علاج بچه مجبور است خانه را بفروشد قیمت خانه هم صد میلیون است اما الان بیست میلیون ازش می خرند، بالاخره قصد بیع هم می کند، واقعا قصد بیع می کند، واقعا می خواهد چون اگر قصد بیع نکند پول گیرش نمی آید، نمی تواند علاج بچه را بکند، این را اصطلاحاً اضطرار می گویند، خودش این ظرافت کار فرق بین اضطرار و اکراه، چون در اهل سنت عده زیادیشان هم بیع در بحث اهل سنت دو تا از بحث های اکراه خیلی مهم است، یکی بیعش است یکی هم طلاق است که سابقاً هم توضیحات تاریخی را عرض کردم، عده ایشان طلاق مکره یا بیع مکره را هم صحیح می دانند مثل بیع مضطر، بین اصحاب ما بیع مکره را باطل می دانند بیع مضطر را صحیح می دانند، حالا نکته های فنی را با حدیث رفع چکار بکنیم بحث هایش باید جای خودش باشد که نمی خواهم متعرض بشوم پس در بیع مضطر طیب نفس نیست نه اراده نیست، واقعا اراده است چون اصلاً نفروشد نمی تواند بچه را علاج بکند، واقعا قصد بیع دارد لکن این قصد عن طیب نفس و عن رضا نیست، این مرحله سوم.

بعد، بعد از او اعتبار کردن است، این را ما اصطلاحاً اعتبار، اعتبار عرض کردیم چیزی را که نیست هست بکنیم تنزیلاً، مثلاً این کتاب یا این تسبیح ملک من بود ملک ایشان نبود، این را من ملک ایشان قرار بدهم این می شود اعتبار، این اعتبار در صقع نفس است، در این اعتبار باید آن سه نکته باشد: این اعتبار عن علم، عن ارادة، عن طیب نفس، حالا این را اگر قبول بکنیم در این جا چه اشکالی پیش می آید، این چند تا شد؟ آن وقت مرحله بعدی ابراز این اعتبار است که می گوید بعت اشتریت، من فکر می کنم در اصطلاحاتشان که آمده ابراز اراده مرادشان از اراده این اعتبار است.

پرسش: تعریفی که آقا شیخ محمد حسین از اعتبار

پاسخ پرسش: آقا شیخ محمد حسین رحمه الله علیه عرض کردم مرحوم اصفهانی و تبعاً لایشان آقای خوئی اعتبار را همان که در صقع نفس است می دانند، لفظ را شانش را ابراز می دانند و آقا شیخ محمد حسین هم تصریح دارد، آقای خوئی هم تصریح دارد لکن مشهور بین علما قدیما و حدیثاً، عامه علما سنتاً شیعتاً آن ابراز را اعتبار می دانند لذا اصطلاح معروف این است: الانشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه، یعنی به عبارت دیگر آن چه که در صقع نفس وجود دارد آن را اعتبار نمی دانند، آن را فقط یک نوع تصور می دانند اما آنی که ابراز می شود وقتی ابراز شد آن وقت اعتبار است، قوام امر اعتباری به ابراز است، این را دیگر ما چند بار شرح و توضیح دادیم نمی خواهیم تکرار بکنیم.

نه این جا اجازه بدهید، این جا صحبت این است که کلمه ابراز اراده در این کتبی که ما بعضی از کتاب هایی که به فارسی داریم ایشان نوشته در بیع باید اراده باشد و ابراز اراده یا به قول است یا به فعل است یا به نوشتار است یا به اشاره است یا به سکوت است، البته این تقسیمات یا در قوانین غربی هم هست، از آن ها گرفتند ترجمه کردند، ببینید می گوید ابراز اراده، ظاهراً مرادش از اراده در این جا آن معنایی نبود که ما می گوییم چون ما اراده را در مقابل اکراه گرفتیم و اراده به این معنا احتیاج به ابراز ندارد، اکراه مضر است و إلا اراده که ابراز نمی خواهد، ظاهراً مراد این ها از لفظ ابراز اراده آن اراده نقل و انتقال، آن اعتبار، مرادش ظاهراً این باشد که آن نقل و انتقال را ابراز بکند، عرض کردم من چند تا کتاب هم دور بر ما هست نشد به دقت از نظر فنی کلمات این ها را نگاه بکنیم،

البتة صدق کلمه اراده بر اعتبار خلاف اصطلاحات ماست، حالا آن ها اگر اصطلاح اراده کردند بحث دیگری است، آن بحث دیگری است، آن اعتبار است، اعتبار را هم ما معنا کردیم، اعطاء حد شیء لغیره، اخیرا در بحث های مکاسب یک چند روزی وقت آقایان را در اعتبار گرفتیم و چیزی که نیست را هست بکند و این یک ضوابطی دارد، یک خصائصی دارد، یک مقدارش را گفتیم بقیه اش را هم نگفتیم در خلال بحث ها گاهی بهش اشاره کردیم یکی از ضوابطش هم این بود همیشه در باب اعتماد به مقدار ابراز حساب می کنند نه اوسع از ابراز و نه اضیق از ابراز به خلاف امور تکوینی، در امور تکوینی مثلا گفت زید آمد، اگر گفت نان خریدم این به همین مقدار است، این به این مقدار نیست ممکن است نان خریده پنیر هم خریده، نان خریده گوشت هم خریده، ابرازش این مقدار است اما ابراز اندازه واقع نیست اما اگر گفت نان بخر، ابراز کرد نان بخر دیگر توش ندارد گوشت بخر یا پنیر بخر، این ها در آن نیست، این اعتبارش به اندازه ابراز است، اینی که می گوئیم امر اعتباری به اندازه ابراز است مراد من این است و لذا هم آن اشکال معروفی که ما کردیم در باب استصحاب در شبهات حکمیه کلیه همین بود دیگر، چون در موضوعات خارجییه شما می توانید استصحاب بکنید، مشکل ندارد، چرا؟ چون در شبهات موضوعیه ممکن است واقع اوسع از مقدار علم شما باشد، مثلا شما ببینید که زید تا ساعت ده در خانه بود، بعد از ساعت ده شک می کنید می گوئید استصحاب می کنم بقایش در خانه، این مشکل ندارد چون امر واقعی است ممکن است باشد، استصحاب در آن، اما اگر شما یک حکمی آمد تا یک زمان، گفت مادام متغیر إلا أن یغیر طعمه أو لونه أو ریحیه، این تغیر برداشته شد آن حکم بعد از تغیر هم هست این دلیل می خواهد، امر اعتباری ممکن است این نجاست بعد از تغیر هم باشد، این ممکن است اما در باب اعتباریات اثبات می خواهد، امکان کافی نیست، یعنی این وقتی گفت که اگر آب طاهر است تا تغیر پیدا کرد، خیلی خب، این آب تغیر کرد، پنج تا کر است تغیر کرد به خون گوسفند، قرمز شد، بعد این قرمزی خودش برداشته شد و رفت، سفید شد دو مرتبه، آبش شد سفید، شما می گوئید هنوز استصحاب نجاست می کنم، نجاست مادام تغیر ثابت است اما این که اوسع از تغیر باشد این خلاف قواعد اعتباری است، آن مقداری که حکم کرد به نجاست مادام التغیر باشد

پرسش: شما حیثیت را تقییدیه معنا می کنید؟

پاسخ پرسش: طبیعتاً حیثیت در احکام اعتباری همیشه تقییدیه است

پرسش: مبهم ۲۶:۳۲،

پاسخ پرسش: اصلاً آن را لذا عرض کردیم حیثیت تقییدیه و حیثیت تعلیلیه یک راه دیگری است در استظهار، بر می گردد به استظهار،

ربطی به استصحاب ندارد.

پرسش: اگر بخواهد

پاسخ پرسش: اگر مگر نفرمایید. ما آن را اصلاً یکی از انحاء دیگر استصحاب نکته قرار دادیم، اصلاً نکته مستقلی است که حیثیت را

تعلیلی بگیریم تقییدی نگیریم، آن وقت از آن ور هم آن جوابش هم این است که بنایشان این است که در احکام شرعی و احکام

قانونی حیثیات تقییدیه هستند تعلیلی نیستند، آن هم جوابش یک کلمه است. این که مسلم است که در احکام قانونیه حیثیات تقییدیه

است

پرسش: حیثیات تقییدیه که ندارند

پاسخ پرسش: آقایان که قائل به حیثیت تقییدیه اند، نه استصحاب را از باب آقایان که قائلند نه از باب حیثیت، از باب لا تنقض الیقین

بالشک تعبد گرفتند.

پرسش: می دانم منتهی در باب بحث تقیدات

پاسخ پرسش: آن بحث را که قطعاً تقییدی گرفتند، قطعاً حیثیات تقییدیه است.

پرسش: اگر این باشد با رفتن قید مقید هم می رود

پاسخ پرسش: می گویم که لذا لا تنقض گرفتند، تعبد گرفتند، شک کردند و لا تنقض الیقین بالشک گرفتند، اصحاب ما که از راه لا

تنقض آمدند که،

پرسش: می دانم

پاسخ پرسش: خب اگر می دانید چرا سوال می فرمایید! چرا مناقشه می فرمایید.

بحث را ادامه بدهیم تا به یک جایی برسیم، خوب دقت بکنید اما این که این ها مرادشان از اراده اعتبار باشد ظاهرش که این است، انصافا ابراز اراده ظاهرش یعنی آن اعتبار، اعتبار هم مثل مرحوم آقای اصفهانی همانی است که در صقع نفس است گرفتند نه ابراز، ظاهرش این است مثل آقای خوئی، ظاهر این عبارت این است، یک احتمال هم دارد، می گویم چون من نگاه نکردم به دقت و فکر هم نمی کنم این دقت را کرده باشند، یک احتمال هم دارد که این ها شاید بیع را اصولا امر اعتباری نمی دانند، این احتمالی است که من عرض می کنم، این باید رویش یکم بیشتر کار بکنم، من این توضیحاتش را عرض کردم، مرحوم آقای عرض کردم سابقا در علمای اهل سنت، احکام تکلیفی را اعتباری می دانند، احکام وضعی را اعتباری نمی دانند، عده ایشان، همه شان نه، شاید هم معظمشان، مثلا اقم الصلوة لدلوك الشمس، اقم الصلوة را اعتباری می دانند، لدلوك الشمس را و لذا می گویند اقم الصلوة انشا است، لدلوك الشمس اخبار است، در همین کتاب های اهل سنت دارد، آن را اخبار گرفتند، معروف بین علمای ما چه احکام تکلیفی چه احکام وضعی هر دو اعتبارند، این هم رای دوم.

مرحوم آقا ضیاء به خلاف مشهور بین آن ها و ما، حکم تکلیفی را امر واقعی می داند، اعتباری نمی داند، حکم وضعی را اعتباری می داند، مرحوم آقا ضیاء حکم تکلیفی را واقعی می داند، اعتبار توش ندارد، هیچ نحوه اعتبار توش نیست، اعتبار توضیحش داده شد اما حکم وضعی را اعتبار می داند یعنی این که نماز باید در وقت اذان ظهر باشد و فی الزوال باشد این را اعتبار کرده است و اما این که نماز واجب است این اعتبار نیست، ایشان یک تعبیری دارد، ایشان می گوید حکم تکلیفی ابراز اراده است یا اراده مبرز است، وقتی شما به پسران می گوید یا به عبدتان می گوید آب بیاور، خوب دقت بکنید، شما در حقیقت دو تا کار کردید:

۱. آب می خواهید، این که امر واقعی است، این که اعتبار نیست، آب می خواهید

۲. این خواستن آب را ابراز کردید، آب بیاور یعنی من آب می خواهم، این ابراز هم امر واقعی است

هم اراده امر واقعی است هم ابراز امر واقعی است، کجایش اعتبار است؟

پرسش: نسبت ندارد؟

پاسخ پرسش: هیچی، نسبتی ندارد.

لذا خوب دقت بکنید مرحوم آقا ضیا قدس الله سرّه قائل بودند که احکام تکلیفی اعتباری نیستند، توش اعتبار نیست، اعتبار همان تصرف است، می گوید شما در احکام تکلیفی هیچ تصرفی نمی کنید که، اراده شما که اراده شماست، شما آب می خواهید این که تصرف در آن نشد، گفتی آب بیار ابراز این، این که بچه می رود می آورد، این که عبد می رود می آورد این وظیفه عبودیت است، این ربطی به اعتبار شما ندارد، بچه شما وقتی فهمید شما آب می خواهید می رود آب می آورد، عبد وقتی فهمید مولایش آب می خواهد می رود آب می آورد، این مال وظیفه عبودیت است.

پرسش: این سعه وجودی هست

پاسخ پرسش: آن سعه وجودی که بود اعتبار بود، سعه وجودی ای که مرحوم آقای اصفهانی یا مرحوم آقای علامه نقل کردیم آن سعه وجودی اعتبار بود، ایشان سعه وجودی نمی گوید، آیا ممکن است مراد آقایان هم از ابراز اراده این باشد؟ البته آن در احکام تکلیفی گفته، بگوییم این آقایان در احکام وضعی هم همین را گفتند، می خواهند بگویند بیع امر اعتباری نیست، امر حقیقی است، من اراده کردم که این مثلا استیلا یا ملک، این اراده، این اراده را ابراز کردم پس در این جا هیچ امر اعتباری نیست، تمام این ها امر حقیقی است، اراده من یک امر حقیقی است، این کلمه ابراز اراده که در تعاریف این ها آمده در کتب فارسی من دیدم، عربی هم در سنهوری، البته سنهوری را تازگی نگاه نکردم، سابق در ذهنم است، این باید یک مقداری رویش، من فکر می کنم مرادشان از ابراز اراده مرادشان امر اعتباری باشد، به هر حال چون در بعضی از کتب دیدم و ظاهرا این که این اصطلاحی شده ظاهرا باید در این یک تاملی کرد.

پرسش: در عبارت (مبهم ۳۸:۳۰) تابعة للوجود هم آورده است

پاسخ پرسش: تصادفا چون یکی از استدلالات در باب همین معاطات بحث العقود تابع إن شا الله آن جا هم توضیح می دهیم.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله) جلسه : ۶۵

موضوع: مکاسب / مبحث معاطاة
یکشنبه: ۱۳۹۷/۱۰/۱۶

صفحه ۱۶

.....
و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين